

نظریه‌های سیاسی معاصر:

تجدید نظر طلبی و گرایش‌های نو

□□ از: مجتبی امیری

مقدمه

روابط بین‌الملل به وجود آورده و افرادی چون جان گدیس (John Gaddis)، کنث والتز (Kenneth Waltz)، جیمز روزنا (James Rosenau) و بروس راست (Bruce Russett)، که از صاحب‌نظران برجسته علوم سیاسی و روابط بین‌الملل در دوران جنگ سرد محسوب می‌شوند، هر یک از دیدگاهی به بحث درباره نقش علوم سیاسی در دوران جنگ سرد و پس از آن پرداخته‌اند.

جان گدیس از جمله منتقدانی است که توانایی نظریه‌های سیاسی را در پیش‌بینی پایان جنگ سرد مورد پرسش قرار داده و خواهان ایجاد تغییر اساسی در آنها و توجه بیشتر به دینامیزم تاریخ بعنوان ابزار بررسی و توجیه رخدادها شده است. کنث والتز، جیمز روزنا و بروس راست به دفاع از نظریه‌های سیاسی پرداخته‌اند و پیش‌بینی رخدادهای بین‌المللی را خارج از شرح وظایف اصلی نظریه‌های علوم سیاسی و روابط بین‌الملل دانسته و نقش نظریه را فراتر از پیش‌بینی توصیف می‌کنند. بروس راست، جان گدیس را به عدم شناخت تعریف و دامنه نظریه‌های علوم سیاسی متهم و از توانایی نظریه‌های علوم سیاسی در پیش‌بینی رویدادهای جهانی دفاع می‌کند. بررسی دیدگاه‌های فوق و نیز آثار پایان جنگ سرد بر نظریه‌های علوم سیاسی و روابط بین‌الملل هدف مقاله حاضر است.

اعتبار نظریه‌های سیاسی معاصر و کارایی آنها در پیش‌بینی برخی رویدادهای مهم بین‌المللی بویژه سقوط شوروی، پایان جنگ سرد و بروز جنگ خلیج فارس، در بسیاری از محافل علوم سیاسی و روابط بین‌الملل و از سوی برخی صاحب‌نظران این رشته مورد تردید قرار گرفته است.^۱ وقوع چنین تحولات سریع و غیر قابل پیش‌بینی در صحنه سیاسی جهان در دهه اخیر، دانشمندان علوم سیاسی را شگفت زده کرده و این سؤال را مطرح ساخته است که چگونه امکان دارد دانشمندان علوم سیاسی توان کمترین آینده‌نگری درباره این تحولات عظیم و تقریباً جهانی را نداشته باشند.

برخی، پاسخ این سؤال را دو نقض یا ناتوانی نظریه‌های سیاسی موجود جستجو می‌کنند و بر این عقیده‌اند که نظریه‌های علوم سیاسی و روابط بین‌الملل فاقد توانایی لازم برای پیش‌بینی رخدادهای بین‌المللی است و باید نظریه‌های جدیدی مطرح گردد. این تجدیدنظر طلبی، بحث‌های تازه‌ای را در محافل علوم سیاسی و

یک نظریه نه تنها محاسبه گذشته و توضیح زمان حال است بلکه یک نظریه باید بتواند حداقل بستر رخدادهای آینده را نیز از پیش ترسیم کند. گدیس در بیان علل ناتوانی علوم سیاسی در پیش‌بینی رویدادهای مهم دهه اخیر، ابتدا با تعریف «نظریه» و دامنه وظایف و اهداف آن، انتظارات خود از یک نظریه را روشن می‌کند و سپس به تشریح ضعف مکاتب فکری ایدئالیسم و رئالیسم می‌پردازد، آنگاه متفکران علوم سیاسی را به طرح نظریه‌های جدید فرا می‌خواند.

گدیس پیش‌بینی آینده را از اهداف اصلی و وجه مشترک همه نظریه‌هایی می‌داند که پس از مورگان‌تا اصول روابط بین‌الملل را شکل داده‌اند. به اعتقاد او، «نقش نظریه نه تنها گزارش گذشته و تشریح حال

۱-۱- جان گدیس و نظریه سیاسی معاصر^۲

جان لوئیس گدیس (John Lewis Gaddis)، استاد دانشگاه کلمبیا از دارندگان پیشرو این دیدگاه است که نظریه‌های علوم سیاسی فاقد توانایی لازم برای پیش‌بینی رویدادهای مهم قرن حاضر بویژه تحولات دهه اخیر و پایان جنگ سرد بوده است. وی ضمن بررسی نظریه‌های روابط بین‌الملل قبل از پایان جنگ سرد، تصریح می‌کند که «نظریه‌های موجود نتوانسته‌اند در پیش‌بینی مهمترین حادثه سیاست جهانی دوران بعد از جنگ دوم جهانی به وظیفه خود عمل کنند». به اعتقاد وی، وظیفه

بلکه حداقل ارائه پیش برده ای از رویدادهای آینده است.» برای این اساس، یکی از روشهای ارزیابی «نظریه»ها، بررسی میزان موفقیت عملکرد هر يك از آنها در زمینه وظایف مورد انتظار است. جان گدیس همچنین معتقد است که «عدم موفقیت يك نظریه در تحقق هدفی خاص لزوماً به معنای بی اعتباری كل نظریه نیست بلکه باید کارایی نظریه مزبور را با دیده تردید نگریست و درباره مفروضات تشکیل دهنده آن نیز با دقت بیشتری تجدید نظر کرد.»

گدیس در تعریف «نظریه»، به طرح نزاع دیرینه دو مکتب رئالیسم و ایدالیسم و شاخه‌های مختلف این دو مکتب پرداخته و می نویسد «مورگان‌تانی مکتب رئالیسم جامع‌ترین نظریه روابط بین الملل عصر حاضر را در کتاب «سیاست در بین ملت‌ها: تنازع برای قدرت و صلح» تشریح کرده است. وی گمانه‌زنی، پیش بینی و توصیه برای آینده را از وظایف يك (نظریه) می‌داند. آنچه کارهای مورگان‌تا را از دیگران متمایز می‌سازد اینست که وی روابط بین الملل را يك (علم) می‌داند. در واقع به اعتقاد او رویکرد علمی در سیاست بین الملل امکان پیش بینی مسائل را تقویت می‌کند.»

به اعتقاد گدیس، حتی پیروان مورگان‌تا نیز به گونه‌ای پیش بینی را از وظایف علم سیاست و رشته فرعی آن یعنی روابط بین الملل دانسته‌اند.

کنت والتز در مواردی با همفکران دیگر مورگان‌تا اختلاف نظر دارد ولی به نظر جان گدیس وی نیز با آنان در «کاربرد نظریه برای پیش بینی آینده»، هم عقیده است. در واقع سطوح سه گانه‌ای که والتز در ارزیابی روابط بین الملل مطرح ساخته: انسان، دولت و نظام بین الملل، از نظر جان گدیس به وضوح برای پیش بینی و تشریح چگونگی تحقق صلح در جنگ به کار می‌رود.

از دید جان گدیس، وظیفه گمانه‌زنی و پیش بینی يك نظریه صرفاً به سطح نظام بین الملل محدود نمی‌شود. برای مثال می‌توان به روشهایی که در طول جنگ سرد برای مطالعه رفتار رهبران سیاسی به وجود آمده اشاره کرد که هدف آنها پیش بینی نیات و رفتار مقامات بلندپایه اتحاد جماهیر شوروی بود. به همین ترتیب، نظریه‌های مربوط به نحوه تصمیم‌گیری نیز برای فراهم ساختن امکان پیش بینی رفتار رهبران در زمان بحران، پدید آمده است. حتی نظریه «بازدارندگی» در دهه ۵۰ برای نوعی پیش بینی به کار می‌رفت، زیرا تصمیمات قدرتهای بزرگ برای تهیه سلاح، استقرار و برنامه‌ریزی نیروهای هسته‌ای شان را زیر پوشش قرار می‌داد. هدف نظریه «توسعه سیاسی» نیز ایجاد زمینه لازم برای نوسازی در کشورهای جهان سوم بود به گونه‌ای که رخدادها و رفتار این کشورها را بتوان پیش بینی کرد.

بنابراین، با وجود اختلاف نظر صاحب نظران سیاسی درباره تعریف «نظریه» و وظایف آن، به اعتقاد جان گدیس، گمانه‌زنی و پیش بینی از جمله وظایفی است که نظریه پردازان علوم سیاسی مشترکاً برای يك نظریه قائلند.

۲-۱-۱- ضرورت تجدید نظر در روش و ابزارهای مطالعه سیاست‌های جهانی

پایان جنگ سرد يك رخداد بسیار مهم بین المللی و فرصت‌گرانی‌های بود برای آزمون کارایی نظریه‌های روابط بین الملل و علوم سیاسی. از دید جان گدیس، نظریه‌هایی چون واقع‌گرایی، واقع‌گرایی ساختاری، آرمان‌گرایی و غیره، به دلیل آن که در صحنه عمل نتوانستند «درویداد بسیار مهم در دوران بعد از جنگ جهانی دوم یعنی پایان جنگ سرد و

سقوط صلح‌آمیز اتحاد جماهیر شوروی را پیش بینی کنند، نظریه‌های موفق محسوب نمی‌شوند. از این رو کاربرد واژه (علمی) برای نظریه‌های سیاسی و روابط بین الملل و علمی دانستن آنها صحیح نمی‌باشد.» بنابراین «گسترش دامنه ابزارهای تحقیقاتی و تجدید نظر در شیوه مطالعه سیاست‌های جهانی و افزایش تواناییهای نظری، ضرورتی است که باید محققان این رشته در عصر نو به آن بپردازند.» جان گدیس که اهمیت و کارایی نگرش تاریخی به وقایع و ارائه مدل تاریخی را خدشه‌ناپذیر می‌داند، تعمیم يك دادن نظریه به ۱۸۷ کشور جهان را بیهوده می‌داند و بر شیوه نگرش تاریخی به رویدادها تأکید می‌ورزد. وی معتقد است که «بسیاری از کاستی‌های نظریه‌های موجود در زمینه علوم سیاسی و روابط بین الملل را می‌توان با کاربرد نظریه مبتنی بر دینامیزم تاریخ جبران کرد، زیرا به علت انعطاف‌پذیری (تحلیل تاریخی)، بسیاری از رخدادها قابل تحلیل و تشریح است.» بنابراین، از نظر جان گدیس، نیازی به نظریه جدید نیست، بلکه محققین تنها باید در تحلیل رویدادها به محرک تاریخی توجه کنند.

نحوه نگرش جان گدیس به نظریه‌های علوم سیاسی و روابط بین الملل و تأکید وی بر کاربرد دینامیزم تاریخ در تحلیل رویدادها، با انتقاد بسیاری از صاحب نظران برجسته این رشته روبرو شده است. ملاحظه نظرات والتز، بروس و روزنا حائز اهمیت است زیرا هر سه از بانیان نظریه‌های معاصر علوم سیاسی و روابط بین الملل محسوب می‌شوند.

۲-۲- نظریه و دامنه آن از دیدگاه والتز

والتز واضع نظریه واقع‌گرایی ساختاری است. واقع‌گرایی ساختاری (Structural Realism) نظریه انشعابی از واقع‌گرایی هانس مورگان‌تا است. آرایش اجزاء نظام بین المللی در ارتباط با یکدیگر کانون توجه واقع‌گرایی ساختاری است. مراد والتز از وصف ساختاری اینست که واحدهایی که به گونه‌های متفاوت در کنار هم قرار می‌گیرند رفتارهای متفاوتی می‌یابند و در تعامل با یکدیگر نیز نتایج متفاوتی به بار می‌آورند. به عبارت دیگر، سیاست بین الملل چیزی فراتر از حاصل جمع خط‌مشی خارجی کشورها و سایر بازیگران در نظام بین المللی است.

والتز در دفاع از توان و کارایی نظریه خود، از دیدگاه جان گدیس درباره وظیفه «نظریه» بطور کلی، و قدرت و کارایی نظریه‌های روابط بین الملل در پیش بینی رویدادها از جمله پایان جنگ سرد بطور اخص، انتقاد می‌کند. والتز برای يك «نظریه» وظیفه‌ای فراتر از پیش بینی قائل می‌شود اما معتقد است که «برخی از تحلیلگران به گونه‌ای پایان جنگ سرد را نیز پیش بینی کرده‌اند.»

والتز ادعای جان گدیس مبنی بر ناتوانی نظریه واقع‌گرایی ساختاری در پیش بینی پایان جنگ سرد را چیز تازه‌ای نمی‌داند و معتقد است «در گذشته نیز چنین ادعاهایی را افرادی چون جان‌جی راگی مطرح کرده بودند. جان‌جی راگی در ۱۶۴۸ مدعی شده بود که واقع‌گرایی ساختاری در پیش بینی و تشریح تغییر بنیادی نظام بین المللی از جهان قرون وسطی به جهان مدرن عاجز بوده است. جان گدیس نیز بدون مطالعه دقیق اقوال صاحب نظران در زمینه علوم سیاسی و روابط بین الملل به تکرار ادعاهای قبلی پرداخته است، در حالی که در موارد مختلف، بسیاری از محققان به نحوی از انحاء اضمحلال اتحاد جماهیر شوروی را پیش بینی کرده بوده‌اند. در واقع، قصور در پیش بینی سقوط اتحاد جماهیر شوروی از عدم هوشیاری سیاست‌گذاران ناشی می‌شود، نه

نظریه پردازان». والتز در ارائه نمونه‌هایی از قدرت پیش‌بینی نظریه واقع‌گرایی ساختاری، به اظهارات خود اشاره می‌کند و می‌نویسد: «در حالی که در ۱۹۷۹ در سخنرانی خود در مؤسسه لئونارد دیوید در دانشگاه هبرود اسرائیل، درباره مشکلات اتحاد جماهیر شوروی هشدار دادم و مقامات آمریکایی را از اغراق درباره توان آن کشور بر حذر داشتم، اظهاراتم در داخل و خارج از آمریکا با اعتراض مواجه گردید. به طوری که رابرت گیتز رئیس اسبق سازمان مرکزی اطلاعات آمریکا در ۱۹۸۸ با وجود تعمیق مشکلات شوروی و هشدار نظریه پردازان، همچنان بر توان نظامی آن کشور و ضرورت پیشبرد برنامه جنگ ستارگان تأکید می‌کرد.» اگر نظریه‌های علوم اجتماعی خاصه روابط بین‌الملل نتواند رویدادهای آینده را پیش‌بینی کند، پس چه کاری باید از آنها انتظار داشت؟ والتز به سؤال مفروض خود از دیدگاه واقع‌گرایی ساختاری چنین پاسخ می‌دهد: «نظریه‌ها تعیین می‌کند که بروز تغییرات در شرایط اساسی سیاست‌های بین‌الملل منشأ چه نوع تحولاتی خواهد شد. نظریه واقع‌گرایی ساختاری دقیقاً چنین عمل می‌کند. جنگ‌ها اعم از سرد یا گرم از ساختار نظام سیاسی بین‌الملل نشأت می‌گیرد. جنگ سرد اساساً از ساختار سیاست‌های بین‌الملل پس از جنگ جهانی دوم ریشه گرفته بود و تا استمرار ساختار فوق نیز ادامه داشت. یک نظریه وقتی عمیق است که بتواند بگوید بر اثر تغییر چه وضعی چه نوع تحولاتی پدید می‌آید. واقع‌گرایی ساختاری به عنوان یک نظریه، در وظیفه خود عمیق بوده است.»

آزمایش یک نظریه و نفی آن چیزی نیست که به سادگی و بدون رعایت ضوابط حاکم بر نحوه آزمایش بتوان انجام داد. هر محقق به خوبی واقف است که آزمایش «نظریه» جریانی بسیار دشوار و گاه مشکل‌زا و مبهم است. والتز معتقد است که: «گدیس در ادعای خود مبنی بر اینکه سه نظریه مهم روابط بین‌الملل را مورد آزمایش قرار داده و هیچ یک پاسخگوی انتظارات خاصی که از آنها داشته در واقع جان‌گدیس در آزمایش نظریه‌های سه‌گانه روابط بین‌الملل هیچ‌گونه اصول حاکم بر آزمایش یک (نظریه) را رعایت نکرده است.»

از دید والتز، «نباید انتظار داشت که (نظریه) به انتظارات موجود بطور دقیق و بموقع پاسخ دهد، زیرا در تمام نتایج حاصله دو سطح نهفته است: سطح واحدها و سطح ساختار؛ از این روی یک (نظریه) به اطلاعات بسیار روشنی نیاز دارد تا تعیین کند ما از آن چه انتظاری داریم، ولی قادر نیست که بگوید دقیقاً چه اتفاق خواهد افتاد. واحد دولت در نظریه سیاسی - بین‌المللی، واحد پایداری است زیرا نظریه، از رفتار دولت یا سیاست خارجی صحبت نمی‌کند بلکه سخن درباره سیاست‌های بین‌الملل است. بدین علت که سیاست‌های بین‌الملل و سیاست خارجی به هم مرتبط است و نظریه بین‌الملل، چیزی درباره دولت‌ها نمی‌گوید، نظریه بین‌الملل دربرگیرنده یک نظریه مربوط به (دولت) نیست و آشکارا چنین ادعایی را نیز نفی می‌کند. زیرا هیچ محقق نتوانسته است نظریه‌ای ارائه کند که بتواند اهداف ملی و بین‌المللی را توأمان دربرگیرد و موجد تغییرات و رخدادهای مطلوب باشد. این نکته به معنی ضعف یک نظریه نیست بلکه نشانگر محدودیت آن است.»

والتز با توجه به محدودیت‌هایی که در وظیفه یک «نظریه» وجود دارد، اظهار می‌کند که نظریه واقع‌گرایی ساختاری «برخلاف ادعای برخی از تحلیلگران به هیچ وجه یک نظریه سیاست خارجی نیست. مورگان‌تا واضع نظریه رئالیسم، خود اعتقادی به ساختار نظری روابط بین‌الملل نداشت و از نظر علمی نیز ارزیابی و توجه خود را به مشکلات داخلی کشور و اثرات آن در سیاست خارجی معطوف کرده بود و عمدتاً بر مسائل سیاسی

داخلی تأکید داشت.» کسانی که بر نظریه واقع‌گرایی ساختاری به عنوان نظریه‌ای که بر عامل خارجی تکیه دارد خرده می‌گیرند، از نظر والتز، در واقع نظریه واقع‌گرایی ساختاری را با وقایعی که به اثبات یا نفی تئوری کمک می‌کند، اشتباه گرفته‌اند؛ چون «نظریه» در قبال اثبات یا نفی وقایع مسئولیتی ندارد. برای آنکه نظریه‌ای بتواند وقایع را اثبات یا نفی کند باید دربرگیرنده عوامل متعددی باشد، عواملی که لزوماً همه در یک قالب نمی‌گنجند. با این وجود، «نظریه» به انتخاب عواملی که اثبات یا نفی وقایع را ممکن می‌سازد، کمک می‌کند.

۲-۲. نظریه‌های جایگزین: اگر نظریه واقع‌گرایی ساختاری معتبر نیست پس چه چیز معتبر است؟

والتز در ارائه نظریه‌های جایگزین برای عصر جدید، همچنان بر کارایی نظریه واقع‌گرایی ساختاری و امکان انطباق آن با جهان در حال تغییر پافشاری می‌کند. به اعتقاد وی، «ممکن است کسانی (نهادگرایی لیبرال)، برخی نظریه (صلح دموکراتیک)، بعضی (وابستگی متقابل) و احتمالاً عده‌ای نیز مجموع دموکراسی و وابستگی متقابل فزاینده را به عنوان نظریه جدید و جایگزین نظریه‌های دوران جنگ سرد پیشنهاد کنند.» اما وجه مشترک تمام رویکردهای فوق از نظر والتز اینست که هیچ یک «نظریه» محسوب نمی‌شود، زیرا «در علوم اجتماعی ممکن است شناخت و تشریح بدون بهره‌گیری از یک نظریه و صرفاً به دلیل عدم دسترسی به نظریه مشخصی تعقیب شود اما در صورت فقدان یک نظریه یا نامطلوب بودن آن، ارائه یک رویکرد جدید ممکن است بهترین اقدام ممکن تلقی شود.» والتز در مخالفت با چنین شیوه‌هایی نکات زیر را متذکر می‌گردد:

نخست، در بین رویکردهای مختلف فوق‌الذکر تنها از نهادگرایی لیبرال به عنوان نظریه نام برده می‌شود در حالی که واضح آن یعنی رابرت کوهن خود معتقد است واقع‌گرایی ساختاری مغز و هسته نظریه‌اش را تشکیل می‌دهد. در صورت صحت چنین نظری، باید از وی پرسید که چه مسأله‌ای خارج از حوزه اصلی نظریه‌اش قرار می‌گیرد. پاسخ اینست: از دسته از تلاشهایی که در کاربرد نظریه واقع‌گرایی ساختاری به منظور شناخت احتمالات همکاری بین‌المللی ممکن است.

دوم، درباره نظریه «صلح دموکراتیک» گفته می‌شود که دموکراسی فی‌نفسه با صلح همراه است بنابراین باید کشورهای بیشتری را به پذیرش نظام دموکراسی ترغیب کرد. در تحقق این هدف، آمریکا تنها کشوری است که اغلب تلاش می‌کند کشورهای بیشتری نظام دموکراسی را بپذیرند. البته آمریکا غالباً در تحقق این هدف با شکست مواجه شده است. در قرن گذشته تلاشهای عمده آمریکا متوجه آمریکای لاتین بود و نتیجه مطلوبی به دست نیاورد. آمریکا در جهان به دو مورد آلمان و ژاپن افتخار می‌کند که به علت پذیرش نظام دموکراسی سالم مانده‌اند. حتی موفقیت آمریکا در این دو مورد نیز محل تردید است. امروزه نمی‌توان از الگوی آلمان و ژاپن برای اعتلای دموکراسی در جهان بهره جست زیرا جوامع این دو کشور قبل از شکل‌گیری دموکراسی در آنها یکسره نابود شده بود. امروزه نمی‌توان نخست جوامع را نابود ساخت و سپس در آنها نظام دموکراسی ایجاد کرد. والتز درباره این ادعا که صلح از دموکراسی منتج می‌شود نیز سخت تردید می‌کند و معتقد است «به دلایل مختلف داخلی و خارجی ممکن است دموکراسی‌های امروز به دیکتاتورهای فردا مبدل شوند.»

سوم، در حالی که رقیب عمده آمریکا در دوران جنگ سرد از صحنه

است که علم یک روش است نه محتوا؛ علم روش ارزیابی عقاید است نه مجموعه خاصی از عقاید اصلی، از این رو به اعتقاد راست متخصصان علوم سیاسی در دوران جنگ سرد توانستند با استفاده از تحلیل تجربی که بر انتخاب معقول در جهت کسب حداکثر منفعت مبتنی است، بسیاری از تحولات جهانی از جمله پایان جنگ سرد را پیش بینی کنند. راست در اثبات ادعای خود، با اشاره به سازمانی که بروس دمیسگیتا در ۱۹۸۱ به منظور پیش بینی اوضاع سیاسی کشورهای جهان تشکیل داده بود، می نویسد که تشکیلات فوق در دهه هشتاد برخی از تحولات مهم سیاسی از جمله پیوستن دو کره به سازمان ملل، احتمال کودتا در شوروی و... را پیش بینی کرده بود. وی اضافه می کند که کاربرد رویکرد پیش بینی سیاسی منحصر به بخش سیاست های داخلی نیست بلکه امروزه شرکت های متعددی در واشنگتن برای ارزیابی و پیش بینی دقیق اوضاع سیاسی و اقتصادی کشورهای جهان فعالیت می کنند و همواره محل رجوع سیاستگذاران و سرمایه گذاران هستند.

راست پیش بینی را از وظایف عمده نظریه قلمداد می کند و معتقد است که از روش صحیح - تحلیل مبتنی بر تجربه - می توان مسائل را پیش بینی کرد. در عین حال معتقد است که چنین وظیفه ای عاری از مشکلات اساسی نیست. به علت پراکندگی اطلاعات مربوط به پیش بینی های سیاسی، آنها غالباً درست مخابره نمی شوند. در مواردی نیز پیش بینی دقیق متخصصان درباره تحول سیاسی خاصی به صورت صحیح و به موقع گزارش نگردیده و یا در زمان انتشار از آن استقبال نشده است.

راست در پاسخ به انتقاد گدیس، با اشاره به پاره ای تصریحات که در نوشته های روابط بین الملل در دوران جنگ سرد درباره پایان این جنگ شده، معتقد است که «در دوران جنگ سرد نظریه واقعگرایی نظریه غالب بود و عمدتاً بر مفاهیم قدرت ملی، جنگ سرد، امنیت، بازدارندگی، توازن قوا و سازمانهای بین المللی استوار بود و اهمیت اندیشه اقتصادی نیز زیاد نبود. در حال حاضر یکی از مهم ترین پرسشها این است که در روابط بین الملل، آیا «سیاست» عامل تعیین کننده است یا «اقتصاد»؟ گرچه اهمیت اقتصاد در سیاست بین الملل رو به افزایش است ولی صرف نظر از اهمیت زیاد آن در نظام جهانی این ملاحظات نمی تواند از اهمیت نظریه های علوم سیاسی در مسائل بین الملل بکاهد.

۴-۱- جیمز روزنا و پایان جنگ سرد

جیمز روزنا از چهره های برجسته علوم سیاسی و روابط بین الملل و پدر مطالعات تطبیقی سیاست خارجی محسوب می شود. نظریه «ارتباط مسائل داخلی یک کشور با مسائل خارجی آن» از خدمات جیمز روزنا به نظریه های علوم سیاسی است. روزنا انتقاد گدیس را بجا و حتی عمیق تر از چیزی می داند که گدیس به آن پرداخته است. با این تفاوت که روزنا شکست را متوجه تمام نظریه ها می بیند و عدم پیش بینی نظریه های علوم سیاسی را یک شکست مشترک و همگانی می خواند. روزنا برای جبران لطمه های وارده به نظریه های علوم سیاسی، نظریه پردازان را به بازنگری متدلوژی تحقیق و ارائه نظریه ترغیب می کند و بدین منظور ضمن بازنگری در تعریف نظریه، چندین قاعده عملی پیشنهاد می کند.

۴-۲- تعریف نظریه

روزنا معتقد است که توانایی تعریف دقیق «نظریه» هیچ تضمینی بر

رقابت های جهانی خارج شده، اهمیت رقابت های نظامی کاهش یافته و قابلیت های اقتصادی و تکنولوژیکی اهمیت بیشتری پیدا کرده و تغییر ساختاری جهان نیز افراد را مانند دولت ها تحت تاثیر قرار داده است. چهارم، نهاد های بین المللی نیز به شدت از تحولات بین المللی متأثر می شود. در این بین ناتو نمونه بسیار مناسبی است. ناتو به عنوان بزرگترین برنده جنگ سرد با این معضل روبروست که رهبرانش نمی خواهند این حقیقت را بپذیرند که وجود این تشکیلات دیگری بی فایده است.

پنجم، امروزه گفته می شود که در نتیجه تغییر اوضاع جهانی، باید در نظریه روابط بین الملل نیز تجدید نظر شود. بی تردید اوضاع جهانی تغییر کرده است ولی نظریه واقعگرایی ساختاری کارایی سیاست ها را تشریح می کند مشروط بر این که شرایط مفروض نظریه برقرار باشد. این موضوع صرفاً به سیاست های خارجی محدود نمی شود بلکه شامل سیاست های داخلی نیز می باشد.

۳-۱- بروس راست و تعریف نظریه و وظایف آن

بروس راست بانی نظریه ای است متشکل از سه دیدگاه: رفتارگرا، اثبات گرا و تجربه گرا - (Behaviorist / Positivist / Empiricist) BPE راست که از صاحب نظران برجسته در رشته روابط بین الملل و استاد دانشگاه های ییل و ام آی تی می باشد، از بنیانگذاران کاربرد تحلیل تجربی در مطالعات روابط بین الملل و سیاست خارجی به شمار می رود. وی همچنین از پیشگامان استفاده از متدلوژی، جمع آوری اطلاعات و کاربرد اقتصاد در زمینه روابط بین الملل، بازدارندگی و همچنین نفوذ مسائل داخلی در سیاست خارجی و امنیتی است. راست نیز چون والتز به قدرت و توانایی «نظریه» علوم سیاسی در پیش بینی تحولات بین المللی معتقد است. وی جان گدیس را به بی اطلاعی از نظریه های علوم سیاسی متهم می کند و از بی توجهی وی به قدرت نظریه های علوم سیاسی، خاصه کاربرد تحلیل تجربی (BPE) در پیش بینی دقیق پایان جنگ سرد، خرده می گیرد.

راست در تعریف «نظریه» با گدیس مشکلی ندارد. وی نیز پیش بینی را از وظایف یک نظریه می داند لیکن معتقد است که «فقط از طریق کاربرد روش تجربی می توان مسائل بین المللی را تحلیل و رویدادهای جهانی را پیش بینی کرد، زیرا تحلیل تجربی روشی است عقلایی که بر مطلوبیت نهایی یا اصول کسب حداکثر منفعت استوار است. (axioms of expected utility maximization) (مفهومی که عمدتاً در اقتصاد به کار می رود و منظور از آن اینست که افراد در جهت منافع خود عقلانی می اندیشند و بیشترین تلاش را برای کسب حداکثر منفعت به کار می گیرند). راست که رفتار فردی در جهت کسب حداکثر منفعت را بر رفتار اجتماعی انسان تعمیم پذیر می داند، معتقد است که از طریق مطالعه رفتار انسان و تجربه می توان رویدادهای سیاسی را پیش بینی کرد. این روش بر اطلاعاتی درباره بازیگران، قدرت آنان، گزینش ها و اولویت هایشان در چارچوب سیاسی یا وضعی که فعالیت می کنند، مبتنی است. این اطلاعات بوسیله متخصصان موضوع تحقیق گردآوری و سپس تجزیه و تحلیل و ارزیابی می شود.» به اعتقاد راست، امروزه «با استفاده از سیستم کامپیوتر می توان رویدادها و چگونگی اثر گذاشتن بر آنها را با موفقیت پیش بینی کرد. البته کاربرد این نوع پیش بینی های سیاسی به سیاست گذاری های داخلی محدود نمی شود بلکه در بخش های مختلف کاربرد دارد.» راست سیاست را علم می داند و معتقد

این نیست که بتوانیم با اتکاء به خلاقیت، نظریه پردازی کنیم. وی معتقد است میان نظریه تجربی و نظریه تجویزی یا اخلاقی فرقی وجود دارد. به اعتقاد روزنا، نظریه پرداز باید قائل به وجود نظمی بنیادین در امور بشری و عدم وقوع تصادفی امور باشد و فرض کند که می توان علل امور را به شیوه عقلایی توضیح داد. روزنا، نظریه پرداز را ترغیب می کند که به جستجوی جنبه عام و نه خاص و منحصر به فرد امور بپردازد و توضیحات مشروح خاص یک مورد را قربانی الگوهای کلی تر و انتزاعی تر سازد. نظریه پرداز باید پذیرای ابهام باشد و به جای امور قطعی و مطلق به احتمالات بسنده کند.

روزنا پیش بینی دقیق رخدادهای تاریخی را از فهرست وظایف «نظریه» خارج می کند و معتقد است به هیچ وجه ادعا نمی شود که پیش بینی حوادث وظیفه اصلی یک نظریه است. نظریه پرداز، گوی جادویی در اختیار ندارد که رخدادهای جهان را براساس آن پیش بینی کند. نظریه پرداز به آینده بر مبنای احتمالات می نگرد و هرگونه گفته ای در مورد پیش بینی اتفاقات آینده، ادعای محض است. خلاصه این که به اعتقاد روزنا، شناخت علانم، نشانه های راهنما و عوارض^۶ در تحلیل علل پدیده ها به مفهوم پیش بینی نیست. بلکه وظیفه نظریه اینست که نسبت به این نشانه ها حساس باشد تا زمینه لازم برای پیش بینی رخدادهای غیر مترقبه و ارائه تفسیر و تحلیل جدید فراهم شود و همچنین آمادگی لازم برای تجربه با طرح تحلیلی متفاوت حتی برای کسی که به ابزارهای تجربی متکی است ایجاد گردد.

۳-۴- نظریه های روابط بین الملل و پایان جنگ سرد

روزنا با اذعان به شکست تمام نظریه های علوم سیاسی در پیش بینی پایان جنگ سرد، مسئله را بسیار جدی تر از انتقاد جان گدیس می بیند. به اعتقاد روزنا، عدم پیش بینی جنگ سرد یک شکست جمعی است، زیرا هیچ کس حتی «احتمال» نمی داد نظامی که برای مدت چهار و پنج سال متوالی بر قرن بیستم حاکم بود به طور ناگهانی خاتمه یابد و تاریخ نیز با شتاب به جهت های جدیدی منحرف شود. روزنا اضافه می کند هیچ نظریه پردازی نمی تواند ادعا کند که احتمال سقوط شوروی و پایان رقابت ابرقدرتها را گوشزد کرده است. به اعتقاد روزنا شاید برجسته ترین نشانه شکست مشترک این باشد که هیچ کس از پایان جنگ سرد به عنوان یک فرصت برای یافتن نقص نظریه ها بهره ننجسته است، درحالی که تحولات ناشی از سقوط دیوار برلین، پایان رژیم های کمونیستی در اروپای شرقی و خاتمه رقابت تسلیحاتی ابرقدرتها فرصت گرانبهایی برای آموزش و فراگیری فراهم ساخته بود. این فرصت های گرانبیستم بدون بهره گیری از دست رفت. روزنا اضافه می کند که با بهره جوئی از تجربه گذشته و با تکیه بر تفاوت بین «تبیین» و «پیش بینی» و اینکه بالاخره پس از پایان جنگ سرد نیز هنوز جنگ در جهان وجود دارد، دولت ها در پی تأمین منافع خود می باشند، گروه های قومی به ارزشهای ناسیونالیستی خود پایبندند و اقتصاد نیز وضع نابسامانی دارد، می توان ادعا کرد که مسائل با گذشته فرق چندانی نکرده است. روزنا با ارزیابی گدیس از وضع نظریه علوم سیاسی، مخالفتی ندارد و از توصیه وی در مورد بازنگری در نظریه های علوم سیاسی نیز استقبال می کند. البته به اعتقاد روزنا تفاوتی که گدیس بین «تبیین» و «پیش بینی» قائل است، دقیق نیست زیرا در ادعای مربوط به توسعه ابزارهای نظری خود بدون آنکه چگونگی آن را شکافته باشد، عمدتاً بر «روش» تکیه

می کند نه بر «محتوا». روزنا می افزاید «جای تردید نیست که ابزارهای ما سبب شده است که نتوانیم روند حوادث در صحنه روابط بین الملل را احساس کنیم. در هیچ کتاب درسی حتی احتمال پایان جنگ سرد نیز داده نشده است، یا اینکه اتحاد جماهیر شوروی به گونه ای صلح آمیز متلاشی خواهد شد و رقابت ابرقدرتها نیز خاتمه خواهد پذیرفت. ولی اشکال کار گدیس در اینجاست که پایان عمر دیدگاههای پوزویستی را اعلام می کند. گو اینکه باید شیوه های علمی شناخت خود را تقویت کنیم، اما این مسئله برای من قابل قبول نیست.»

خلاصه اینکه به اعتقاد روزنا نقش نظریه صرفاً ارائه علانم، نشانه های راهنما و عوارض برای اظهار نظر درباره موضوع مورد نظر می باشد. وی چهار ابزار زیر را برای تقویت حساسیت های نظریه پردازان در قبال این نشانه ها توصیه می کند:

حفظ آمادگی برای روبرو شدن با وقایع غیر مترقبه: نظریه پرداز باید آمادگی خود را در برابر مسائل جهانی حفظ کند، بدین معنا که باید متوجه باشد تمام تسلسل ها مشکل زا، همه نظریه ها آزمایشی، جملگی رویدادها روندهائی ناشناخته، تمام روندها توأم با سقوط و همه نظام های بشری در هم شکننده هستند.

دومین چیزی که نظریه پرداز باید در نظر بگیرد، از درهم شکنندگی نظام ها نشأت می گیرد. به دلایل پذیرفتنی، اغلب نظریه پردازان استمرار نظامها را مسجل می پندارند. ولی اگر از این زاویه پیش فرض که تمام نظام ها همیشه در لبه پرتگاه سقوط قرار دارند به مسائل توجه شود، تحقیقات ما قاطع تر خواهد بود. اگر به این گونه مسائل را بنگریم، آنگاه می توانیم علانم و قرائن و نشانه هایی را که حاکی از تغییر و تحولات احتمالی است، بشناسیم. البته به طور قطع بسیاری از نظامهای ملی ساقط نمی شوند و اینکه چرا نظام ها دوام و قوام می یابند و خود را با تغییرات اوضاع منطبق می سازند، علل پذیرفتنی دارد. به هر تقدیر، تمام نظام ها شکست پذیرند.

سومین پیشنهاد روزنا برای تقویت قابلیت های تئوریک، بیشتر به جنبه های متدولوژی مسئله مربوط می شود تا جنبه های محتوایی. لازم است نظریه پردازان برای پذیرش تنوع بیشتر متغیرها آماده باشند. شناسایی این نکات در روندهای اجتماعی، اقتصادی و سیاسی، یعنی در مواردی که اهمیت متغیرها برای ما مفروض است، چندان مشکل نیست. در واقع، تئوری اصولاً همین است. به سادگی می توان هر متغیری را در پیوستاری بین دو حد نهایی در نظر گرفت. گرچه هیچ تضمینی وجود ندارد، اما اگر بتوانیم تصورات خود را به دو حد نهایی که قبلاً تصور نشدنی بوده گسترش دهیم، امکان بیشتری وجود دارد که بتوانیم رخدادهایی چون استعفای رئیس جمهور آمریکا یا حضور غیر مترقبه رئیس جمهور مصر در کنیسه اسرائیل را تصور کنیم.

پیشنهاد چهارم روزنا که مهمترین پیشنهاد وی درباره تقویت حساسیت های تئوریک می باشد، به مفهوم «تغییر» مربوط می شود. درحالی که کسان بسیاری درباره اهمیت اساسی پویایی و تغییر داد سخن می دهند، اما کمتر با خود مفهوم تغییر درگیر می شوند و مشخص نمی کنند که چگونه باید به وجود تغییر پی برد. عموماً این مفهوم به معنای مبهم آن بکار برده می شود و در نتیجه گاه اتفاق می افتد که به صورت گزیده در تحلیل خود پای تغییر را به میان می کشیم و در مواقعی که وجود تغییر استدلال ما را مخدوش می سازد از آن چشم می پوشیم؛ یا مشاهده شده است که در مواردی به بهانه بنیادی نبودن تغییر اولیه، ارزیابی و تحلیل خود را نادرست فرض کرده ایم یا وجود تغییر را در تحلیل خود

«نظریه» وجود ندارد.

* مخالفت با ایدئولوژی به معنای اخص کلمه از وجوه مشترک آنهاست.
* نظریه پردازان مورد بحث که معتقد به نقش دولت به عنوان پایه اصلی قدرت هستند، وضع آن در دوران پس از جنگ سرد را مدنظر قرار نداده اند و روشن نکرده اند که نقش دولت ملی در اوضاع جدید جهانی در حال افزایش است یا کاهش.

* در نظریه های فوق، به گونه ای ظریف نقش اقتصاد حتی در دوران جدید، مانند گذشته، نادیده گرفته شده است؛ اگر در پایان دوران جنگ سرد نظام اقتصادی بین المللی بر ضعف یا توانمندی برخی دولت ها اثر می گذارد، چگونه می توان روابطی بین الملل داشت که اقتصاد را نادیده بگیرد؟ چگونه می توان امروزه نقش تشکیلاتی چون گات، اتحادیه اروپا و همچنین نقش شرکت های چندملیتی را که در دولت ها نیز صاحب نفوذند نادیده گرفت و بدون توجه به این عوامل نظریه جامع و مفیدی ارائه کرد؟

* نظریه پردازان فوق الذکر همگی بر کارایی نظریه خود تکیه می کنند، هرچند نظریه پردازی چون روزنا سعی دارد با همگانی دانستن شکست، ضعف نظریه خود را کم رنگ تر سازد و راه حل را در تجدیدنظر در متدولوژی کار جستجو کند.

* در نزاع اخیر نظریه پردازان علوم سیاسی، به عوامل فرهنگی و تمدنی که ملت ها را از یکدیگر جدا می سازد و ساموتل هانتینگتون آنها را سازنده چارچوب فکری روابط بین الملل در سالهای آتی به شمار می آورد، توجهی نشده است؛ هرچند بی تردید این بی توجهی از اهمیت نقش فرهنگ ها و تمدن ها در مسائل میان ملت ها نمی کاهد.

●● زیر نویس ها:

۱. «تحولات بین المللی و نظریه های علوم سیاسی» موضوع نودمین کنفرانس سالانه «انجمن علوم سیاسی آمریکا» بود. این کنفرانس با شرکت قریب پنج هزار نفر از استادان و صاحب نظران برجسته علوم سیاسی در روزهای ۲۴ و ۲۵ سپتامبر سال جاری مسیحی در شهر نیویورک برگزار شد. موضوع فوق در ۶۵۰ جلسه و با طرح بیش از پانصد مقاله تحقیقی در زمینه نظریه های سیاسی، سیاست گذاری، احزاب و سازمانهای سیاسی، سیاست خارجی، سیاست های منطقه ای، رابطه مذهب و سیاست و روانشناسی سیاسی بررسی گردید.

2. John Lewis Gaddis, «International Relations Theory and the End of the Cold War», International Security, Vol. 17, No.3 (Winter 1992/93), pp. 5-58.

3. Kenneth N. Waltz, «The Validation of International - Political Theory» A paper presented at the 1994 Annual Meeting of the American Political Science Association, New York, September 1-4, 1994.

4. Bruce Russett and James Lee Ray, «The Future As Arbiter of Theoretical Controversies: Prediction, Explanations, and The End of the Cold War». A paper Presented at the annual meeting of the American Political Science Association, New York Hilton, September 1-4.

5. James N. Rosenau, «Signals, Signposts, and Symptoms Interpreting Change and Anomalies in World Politics». A paper presented at the 1994 Annual Meeting of the American Political Science Association, the New York Hilton, September 1-4, 1994.

6. Glenn H. Utter and Charles Lockhart, «American Political Scientists», (London: Greenwood Press, 1994), pp-267-268.

7. Signals, Signposts and Symptoms.

نادیده گرفته ایم؛ یا بالعکس، به بهانه بنیادی بودن تغییر، تحلیل خود را دقیق و خدشه ناپذیر قلمداد کرده ایم. به هر تقدیر، روزنا چهار قاعده عملی زیر را برای حل مشکل مفهوم تغییر توصیه می کند:

* هنگام روبرو شدن با پدیده ای غیر عادی که ممکن است مفروضات چارچوب فکری ما را مخدوش سازد اگر می بینیم درصد ثابت نگه داشتن چارچوب مفهومی خود هستیم و مدعی می شویم که پدیده غیر عادی چیزی نیست جز حالت خاصی که در چارچوب تحلیلی ما واقع شده است، باید ناآرام و نگران باشیم. تحلیلگرانی که از روزنه دولت محوری به سیاست های جهانی می نگریند و قیومیت شورای امنیت سازمان ملل را جدی نمی گرفتند در پایان جنگ خلیج فارس مشاهده کردند که چگونه قطعنامه های سازمان ملل متحد حاکمیت دولت عراق را نادیده گرفت و عملاً توری آنها را مخدوش ساخت.

* باید توجه داشت که هر پدیده و وضع غیر عادی می تواند سنتی برای آینده شود. برخی تحولات ممکن است گذرا و مقطعی بنماید ولی در صحنه جهانی تکرار پدیده غیر عادی می تواند اساس تصمیم گیری و رفتار باشد.

* همواره باید هوشیار باشیم که پدیده های غیر عادی بدون علت رخ نمی دهد؛ وقوع آنها بر دلایلی مبتنی است. دلایل وقوع آنها ممکن است متناسب با ساختار روندهای جاری نباشد یا باشد. از این رو باید آنها را جدی گرفت و به سادگی از کنارشان نگذشت.

* باید در نظر داشت که در دوران تلاطم اوضاع و بحرانها این احتمال افزایش می یابد که در مورد امور غیر عادی، عوارض یا نشانه ها شکل الگوی ثابت به خود گیرد.

سخن پایانی

آنچه گذشت در واقع ادامه نزاع دیرینه ای است که از دیرباز میان صاحب نظران در رشته علوم سیاسی و تاریخدانان درباره شیوه نگرش به مسائل بین الملل وجود داشته. تفسیر تاریخی جان گدیس از رخدادها در واقع ادامه روشی است که هگل و هدلی بال و تونین بی داشتند؛ روشی که پس از جنگ جهانی دوم با رویکرد علمی مورگانتا در زمینه روابط بین الملل جایگزین گردید. خلاصه اینکه با بررسی نزاع اخیر صاحبان نظریه های مطرح در علوم سیاسی معاصر می توان چند نکته مهم را مطرح ساخت:

* نظریه پردازان مورد بحث با مطلق گرایی تاریخی و دینامیزم تاریخی مخالفند، و این نکته ای اساسی است که جان گدیس را به عنوان تاریخدان از نظریه پردازان علوم سیاسی جدا می سازد. گدیس بر اهمیت نگرش تاریخی به وقایع و ارائه تفسیر تاریخی تأکید دارد و اطلاق یک نظریه بر ۱۸۴ کشور جهان را بی مورد می داند. او معتقد است که در تحلیل تاریخی از رویدادها نوعی انعطاف پذیری نهفته است و باید از وجوه مشترک در تاریخ سیاسی برای درک و حتی پیش بینی رخدادها استفاده شود.

* در میان نظریه پردازان مورد بحث، چه در دوران جنگ سرد و چه در دوران پس از آن، توافق جامعی درباره تعریف، نقش و حوزه فعالیت